

درباره پایان‌هایی مهم در طول تاریخ

# نقطه سر خط!



مریم شاهپورنی

نوجوانه

من همیشه برای خدا حافظی کردن‌ها احترام زیادی قائل بوده‌ام. همان‌طور که به جای شروع، همیشه ذهنم درگیر پایان‌بندی فیلم‌ها و کتاب‌ها و داستان‌هاست. پایان آدم‌ها هم همین‌طور! این‌که داستان، رسالت، خبر یا شر آدمی کجا تمام می‌شود، مهم است. بعضی اوقات این حوادث و اتفاقات زندگی هستند که پایان‌شان آدم را شگفت زده می‌کند، گاهی هم دلت می‌خواهد که یک جریان در هیچ نقطه‌ای پایان نگیرد و برعکس! در این صفحه از نوجوانه می‌خواهم در دل تاریخ سفر کنم و از پایان‌ها بگویم؛ پایان‌هایی که جامعه زمان خودشان را به قبل و بعد از خود تقسیم کردند. این شما و این قطب‌نما:

## از ابرقدرتی که دیگر نیست!

برای ما که سن‌وسال‌مان به دوره شوروی نمی‌خورد، چیزی در خاطرم از آن نداریم و در این نقطه از تاریخ ایستاده‌ایم، شوروی یک حکومت بزرگی بوده که دیگر نیست. اما وقتی روبه‌رو می‌شویم با مردمی که شوروی را دیده‌اند و می‌شناختند، چیز دیگری می‌شنویم. آنها حرف از ابهتی می‌زنند که فروریختن و ازهم‌پاشیدنش کم چیزی نیست. همان سالی بود که شوروی نفس‌های آخرش را می‌کشید. هرچند که تا سال‌های پایانی حیات خود تلاش کرد مدیریتی متمرکز داشته باشد اما در سال‌های نزدیک به ۱۹۹۱، آرام‌آرام بعضی از جمهوری‌ها از اتحادیه شوروی بیرون آمدند و همین، باعث ضعف و کاهش قدرت متمرکز شوروی شد.

از طرفی درگیری چندین‌وچندساله شوروی و آمریکا و جهانی که سال‌ها به دو قطب تقسیم شده بود، به قدرت شوروی لطمه زد. رویای کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها به حقیقت نپیوست و آنها با تلی از آرزوهای برآورده‌نشده روبه‌رو شدند. همه چیز در اتحادیه جماهیر شوروی شبیه به همانی بود که می‌خواستند اما درعین حال، این‌طور نبود. نهایتاً در دسامبر ۱۹۹۱، اتحاد جماهیر شوروی به پایان رسید و درگیری میان بلوک شرق و غرب هم به نفع لیبرالیست‌ها تمام شد.



## پایانی برای شروع

همیشه هم پایان بد نیست؛ گاهی اوقات نقطه عطفی تکرارنشده در تاریخ می‌شود و جماعتی را نجات می‌دهد. بباید با هم به چندین‌وچندسال قبل برویم؛ دست به دست من بدهید تا در سال‌های قرون وسطی سیر کنیم. به آدم‌ها نگاه کنید، به مریضی‌ها، به جهل‌ها، مجازات‌ها و دینداری‌ها توجه کنید! هیچ چیزی شما را دلخوش به قرون وسطی نمی‌کند!

تاریخ را که ورق می‌زنی، وقتی طاعون، قحطی و جنگ یک‌سوم جمعیت قاره اروپا را کاهش می‌دهد و تقریباً همزمان با اینها از درگیری با کلیسا و نزاع‌ها و بدعت‌گذاری‌ها می‌خوانی، آرام‌آرام بوی تغییر به مشامت می‌رسد. جلوتر که می‌روی، به سقوط حکومت‌ها می‌رسی، اوضاع وخیم‌تر می‌شود. جلوتر و جلوتر می‌روی، کشاورزی ضعیف می‌شود و نظام فئودالیسم افول می‌کند. حالا دیگر مطمئن می‌شوی که چیزی تا تمام شدن قرون وسطی نمانده است. دوقدم بعد، در ایتالیا اتفاق‌های جدیدی می‌افتد؛ تحت تاثیر اختراعات و ابداعات جدید، طبقه تازه‌ای از جامعه ایتالیا رشد و بروز پیدا می‌کنند که به صنعت و تجارت مشغولند. اینها بانکداری را رشد می‌دهند و دریانوردی و کاوش می‌کنند. همین جاست که آرام‌آرام رنسانس متولد می‌شود و در اروپا فراگیر. فناوری‌های جدید روی کار می‌آید، مردم حرف‌های روشنگرانه می‌زنند، فلاسفه موتورشان برای نطق کردن روشن می‌شود و انگار که معجزه‌ای رخ داده باشد، جامعه اروپایی از این‌رویه آن‌رومی‌شود. رنسانس نه‌ازآن جهت که تمام مبان‌اش درست باشد، بلکه به جهت تغییر و دگرگونی و جسارتی که در ذاتش دارد قابل تحسین است. پایان قرون وسطی، همان پایانی است که شاید هیچ‌کس نبودنش را آرزو نمی‌کرد.



## پایان باز یک قرنطینه

هنوز هم وقتی سرما می‌خورم و ماسک روی دهانم می‌گذارم، نفس‌های ممتد پشت ماسک و بوی نه‌چندان مطبوعی که استنشام می‌کنم، من را به چند سال قبل پرتاب می‌کند؛ به روزهای عجیبی که بی‌هیچ چشم‌انداز و امیدی در خانه سر می‌شد. انسان‌هایی که بی‌هیچ تصویر روشنی از آینده و با ترس این‌که پایان زندگی هر لحظه در کمین‌شان نشسته، روزگار سر می‌کردند. برای مانوجوان‌ها که در آن روزها درگیر کلاس‌های مجازی بودیم، حال و هوا عجیب‌تر هم بود. ما مدرسه و نوجوانی‌ای را زندگی می‌کردیم که نسل‌های قبل از ما مثلش را ندیده بودند. این قرنطینه بزرگ جهانی، آن دلتنگی‌ها برای آسمان و پیاده‌روی، آن بوی دلخراش ماسک و الکل تا هیچ‌وقت از ذهن نسل کرونا پاک نمی‌شود. اما پایانش؟ نمی‌دانم! از من بپرسید می‌گویم کرونا مثل یک باد که بی‌هوایم آید و بی‌هوایم رود، بار و بندیل جمع کرد و رفت. زمان آمدن واکسن در شهرها و کشورها مشخص است، می‌توانم بگویم که دقیقاً از چه تاریخی تعداد کشته‌ها کمتر شد؛ حتی اولین روزی که تعداد کشته‌ها در ایران به صفر رسید هم در دسترس است اما به خیال من، کرونا یک روز که از در خانه بیرون زدیم و دیگر از مردن نترسیدیم، رفت. همان وقتی که دیگر ذهن‌مان درگیر تماس دست‌هایمان با میله‌ها و درها نشد، کرونا رفته بود. این پایان هم آدم به آدم فرق می‌کند. برای بعضی‌ها کرونا شروع نشده، جان‌شان را گرفت و تمام شد؛ برای بعضی‌ها کرونا بعد از واکسن‌ها به پایان رسید اما هستند کسانی که هنوز هم با کرونا زندگی می‌کنند، با زخم‌هایی که کرونا برایشان به جا گذاشت، با وسواس‌ها و استرس‌هایی که به یادگار گذاشت. کرونا روزی از روزهای تابستان ۱۴۰۱ در ایران به پایان رسید!



## پایان یک دیکتاتور

هنوز هم آنهایی که جنگ را دیده‌اند، جور دیگری از او یاد می‌کنند. من نفرت آنها را می‌توانم تشخیص دهم اما خودشان، آن حجم از تنفر و انزجار را با پوست و گوشت و استخوان درک می‌کنند. روزهای تلخی که گذرانده‌اند را دوره می‌کنند، صورت‌شان از انزجار جمع می‌شود و بعد اسم صدام را بر زبان می‌آورند.

صدام نه فقط برای ایرانی‌ها که برای جمع زیادی از مردم عراق هم یک کابوس بود. کابوسی که انگار تمامی نداشت. می‌زد و می‌کشت و می‌رفت. حیوان درنده‌ای که آمریکا به او پرو بال می‌داد اما از یک جایی به بعد، گنده‌تر و باغی‌تر از تصور همه شد.

صدام حسین بعد از جنگ هشت‌ساله با ایران و ناکامی‌هایی که روی دلش مانده بود، توجهش به کویت جلب شد. او که دیگر یک دیکتاتور تمام‌عیار شده بود، به کویت حمله کرد و حتی مذاکره‌ها هم نتوانست کاری از پیش ببرد و جلوی این اقدامات را بگیرد. پس از مدتی او خاک کویت را به خاک عراق اضافه کرد و همین اقدام او بحران‌هایی را در منطقه و بین‌الملل به وجود آورد. مدتی بعد، بعضی از گروه‌های دینی و مردمی عراق شورش‌هایی را علیه او انجام دادند و همین وضعیت صدام را بدتر از قبل می‌کرد.

به سال ۲۰۰۳ می‌رویم، همچنان وضعیت ناپس‌امان عراق ادامه دارد و حتی بغداد سقوط کرده است اما هیچ خبری از صدام نیست. مدتی می‌گذرد تا این‌که نهایتاً در دسامبر ۲۰۰۳، صدام در دل روستایی با ظاهری پریشان پیدا و دستگیر می‌شود. او در ۵ نوامبر ۲۰۰۵، بعد از طی بازجویی‌ها اعدام شد. پایان صدام هم مثل تمامی ظالمان فرارسید.

